موضوع: علم حضوری و علم حصولی

دیدگاه ها در مورد مفاهیم کلی و ارزیابی آنها

بحثی که در جلسه قبل بیان شد درباره یکی از اقسام علم حصولی تصوری، یعنی مفاهیم کلی بود. خصوصیت این مفاهیم آن است که قابلیت صدق بر بیش از یک مصداق را دارد.

درباره حقیقت مفاهیم کلی چند نظریه بیان شد:

1. برخی گفتند مفهوم کلی مانند مشترک لفظی است و مفهوم واحدی حتی در ذهن برای آنها وجود ندارد. پیروان این دیدگاه را نام گرایان گویند و برخی فلاسفه غربی آن را مطرح کردند.

2. برخی دیگر از فلاسفه غربی گفتند، مفاهیم کلی، همان مفهوم جزئی است، منتها مفهوم جزئی مبهم که خصوصیات آن معلوم نیست.

3. دیدگاه دیگر دیدگاه افلاطونی است که معتقد است کلی مصداقی مجرد در عالم عقول دارد. آنچه ما به عنوان مفاهیم کلی می دانیم در حقیقت علمی است که نفس نسبت به آن حقایق مجرد پیدا می کند. این دیدگاه با دو تقریر بیان شده است. برخی معتقدند روح قبل از اینکه به این بدن تعلق بگیرد در نشئه ای دیگر وجود داشته و با آن حقایق مجرده در ارتباط بوده است. وقتی روح به بدن تعلق گرفته آن ها را فراموش کرده است و وقتی با اشیا ارتباط برقرار می کند در حقیقت یادآوری آن معارف قبلی برای او تحقق می یابد. برخی دیگر که وجود روح قبل از بدن را نپذیرفته اند، گفته اند: مفاهیم کلی، مشاهده آن حقایق مجرد اما از دور است و اینگونه مفاهیم کلی شکل می گیرد.

4. دیدگاه مشهور این است که نفس انسان از طریق ادراکات حسی و خیالی و سپس تجرید این ادراکات و حذف خصوصیات آنها به مفاهیم کلی دست می یابد. در کلام ابن سینا تعبیری آمده بود که بیان می کند گویی این صورت جزئی به صورت کلی تبدیل می شود، اما گفته شد این تعبیر درست نیست، بلکه باید گفت این ادراکات جزئی زمینه را فراهم می کنند تا نفس یک مفهوم کلی را بیابد. نفس انسان در قوه عاقله، بعد از اینکه در قوه حاسه و متخیله به افراد مختلف یک مفهوم دست یافت، به مفهوم برتری دست می یابد که توسط عقل حاصل می شود و آن همان مفهوم کلی می رسد.

ارزیابی

به نظر می رسد دیدگاه درست درباره مفهوم کلی، همین دیدگاه اخیر است.

دیدگاه اول که مفهوم کلی را از باب مشترک لفظی می داند صحیح نیست، زیرا مشترک در جایی است که معنای واحدی وجود ندارد. مثلا کلمه «عین» وقتی بر انسان اطلاق می شود معنایی دارد و وقتی بر طلا اطلاق می شود معنای دیگری دارد و همین طور سایر معانی آن. اما وقتی مثلا کلمه انسان بر افراد و مصادیق مختلف آن اطلاق می شود، در همه آنها یک معنای واحدی دارد.

طرفداران این دیدگاه در استدلالی گفته اند: وقتی یک انسان یک مفهوم کلی را تصور می کند، چون او یک شخص خاص است، تصور او نیز تصور خاص و متشخص است و این تصور قابل صدق بر کثیرین نیست. این استدلال مغالطه است زیرا در این استدلال بین حیثیت مفهوم و حیثیت وجود خلط شده است. مفهوم انسان وقتی تصور می شود دو حیثیت دارد: از آن جهت که وجود دارد متشخص است (و بحث در کلیت وجود مفهوم انسان نیست) اما از آن جهت که مفهوم است کلی و تشخص ندارد. به عبارت دیگر مفهوم انسان وقتی تصور می شود یک وجود ذهنی دارد که جنبه حکایت گری دارد و یک وجود عینی دارد. کلیت مفهوم مربوط به وجود ذهنی آن است که جنبه مرآتی و حکایت گری دارد.

دیدگاه دوم که مفهوم کلی را جزئی مبهم می داند نیز نادرست است، زیرا ما مفاهیمی داریم که یا اصلا مصداق خارجی ندارند مانند مفهوم محال، و یا مصداق دارند اما مصداق مادی محسوس ندارند، مانند مفهوم خدا و مفهوم فرشته و یا مفهوم روح. برخی از مفاهیم نیز هستند که هم بر مصادیق مادی و هم مجرد قابل تطبیق هستند مانند مفهوم علت. و نیز مفاهیمی داریم که بر مصادیق متضاد صدق می کند مانند مفهوم رنگ و لون که هم بر رنگ سیاه و هم سفید اطلاق می شود اکنون درباره این مفاهیم چگونه می توان گفت، مصداق آنها مبهم است؟ آیا مثلا می توان گفت درک ما از مفهوم سیاهی آن قدر ضعیف شده است که می توان آن را بر مفهوم سفید هم اطلاق کرد؟

دیدگاه افلاطونی نیز نادرست است، و دلیل نادرستی آن وجود مفاهیم کلی است که اصلا مصداق خارجی ندارد. این مفاهیم اصلا مصداقی ندارد تا گفته شود دارای حقایق مجرده است.

بنابراین دیدگاه درست درباره حقیقت کلی، همان دیدگاه مشهور است، که بیان می کند وقتی ما مفاهیم جزئی را ادراک کردیم، به درک ماهیت کلی می رسیم، منتها مقدمه و معبر رسیدن به این درک، آن مفاهیم متعدد جزئی است.

بحث بعد در این باره اقسام مفاهیم کلی است که سه گونه برای آن بیان کرده اند: معقولات اولی، معقولات ثانیه منطقی و معقولالت ثانیه فلسفی. انشاءالله در جلسات بعد به تبیین این مفاهیم و نقش آنها در شناخت و معرفت می پردازیم.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد